

این کتابچه مجموعه روایت  
هایی است که از دل کارگاه  
های «نوشتن از خشونت علیه  
زنان» جمع آوری شده است.  
این کتابچه در واقع فریادی  
نیست در جهت رقابت با سر و  
صداهایی که تبلیغات، ساز و  
کارهای بازاریابی و شلوغی  
های شهر راه می اندازند.  
این مجموعه فقط یک زمزمه است.





Subject :

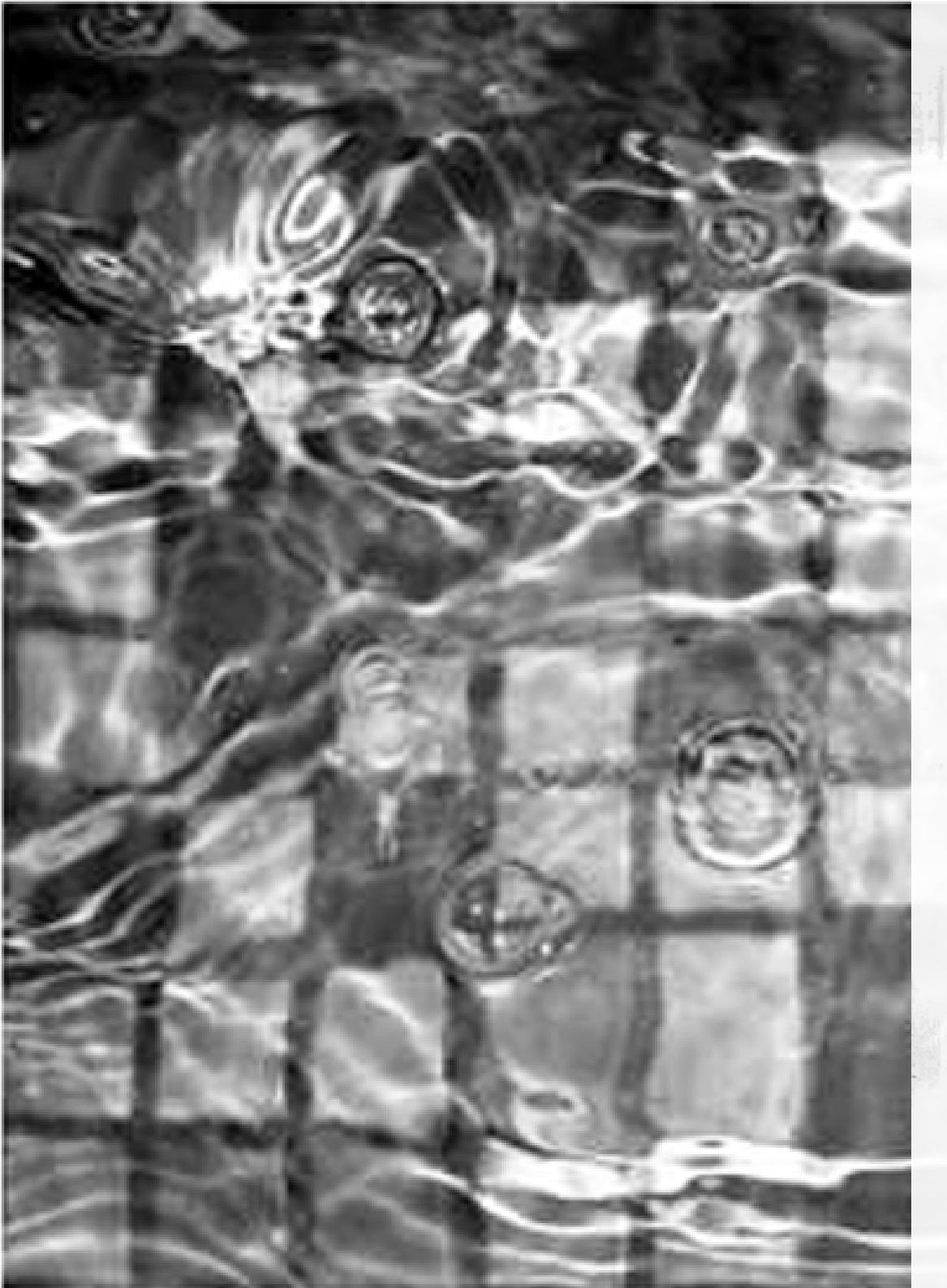
Year . Month . Date .

بازی کارخانه ملکت است - بیرونی تولید آن را  
با این روش نمایش می‌کنیم. سرعت آن را  
برای این طبقه می‌دانیم و با همان روش مطالعه سایر  
نرم افزارهای این سطح را نیز کوچک کنید. این روش از  
آن سه روش دیگر روزانه بسیار سریع‌تر است، بنابراین  
آن را در اینجا پیشنهاد می‌کنیم. آنرا در اینجا پیشنهاد  
نموده ام. این روش را در اینجا پیشنهاد می‌کنم.

PCO  
اول از همه خدمت را برای این بخش ایجاد کرد (که در اینجا روند ایجاد و حفظ)  
غیر قابل توجه است، همچنان دستوری مخصوص این اندیشه است که برای  
و هنگامی که مجموع عرضه و پیغام و پیغام را دریافته باشند و مطالعه  
و توانند آن را در آن داده کنند لذت بردن شروع شود - (در اینجا) خطوط این مجموع  
زیرا می‌توانند این مجموع را در اینجا نمایش نهاده کنند این مجموع بسیار کم  
گنجی و مساحت صفحه نسبت به این دستورات بسیار کم -

نماشی من هر سال ہو) و باز مردم کے حوالہ عرضال  
نماشی میں سفر نمیں صورت ہے۔ ہمارے ازادی (سفر کی مسافت) میں  
کہ اپنے ۴ سال برازیر برداشت کی مسافت خلائق (ر) میں ہے (در  
حول) ابھی بازی ہو کر دم کہ اپنے (سفر) (جسم) بہل لئے کہ اپنے  
رواز باتیں بول تجھ تا برم طاقت سنی خوفی کے (ابیان)  
خیم رہا زر کشم من دیم کے بیدار کے حلہ زندہ درک رہا جوں  
صیغے کرنے کا فن کہ بچ کر بد دعا دد اول جمع سہم دار  
~~بد~~  
لگتے۔ حسیناں رو رہ بسیں کہ جو ہو دیم کے  
ادن آ کا صلی سفر درنہ طرف درستم دو رہ و در  
سلی محکم بھادرے اپنے دفتر زر پھر دفتر و رُوار  
حول میں لوٹیں ما فکر کر دم کے ملن لبیں پارہ سہی میں  
هر قریب دلیع غیر ازاد اتحادی کے اتفاق دید دراول

ایک بودکہ خیم درستم رکنہ بودہ و دینہ احمد خیز زر (علیہ)  
کر دو رکنا، حرفن آجی لز جوں آدھوں بائیں سہی  
سیا، راجھن و حسینا کی برد کے ہیچ دوستے یادم نہیں۔



Subject:

Year. Month. Date.

بازی سهیل با فضایی که در خانه نمایم و با خسیری  
می دهد ب خاطر خسیری ببرما ولد شده است :

فعیع ترین امتحنه ها و حکمیت بازیزین امتحنه ها را به من شان می دادند لزمه ای  
کوچکی نصویر بجهاتی ترسید و زوبه موی آفریقایی را در تو دیدم، امتحنه هایی  
جند و گونیزی و موسیقی باشند، صحنه های افراد رحمی و معروح و سلیمانی  
و بدیخت را در تو خواسته ام. البته در زنارگان بهترین معلمها می آموزند و  
ظرف اهمیت من شان داده ای و لی آنچه بسیراز هم مرآزو و مطلعی را در آن  
حکم رفته ای دل زده گردد، کوچکی لازم است لازمه هم بتو و تمرز شدید و بقوه تصاویر  
زیبا و نازیل است که در تو نمایش داده اند. آفریقایی را دوست دارم تنها ای  
می بینم و ناسو هم زند در راه ویدادی اور دخامویت می نزد ام او فقط  
و فقط بورایی نیز و لازمه هم عامل و سود. تلویزیون بیزار اهمیت است

هر وقت صدای سیف از پشت سر می شوم حیثیم و  
حینه بیکه توقیت را نمایم و فتن سلطیه داشتم  
حسام را پشت من به خود مینهاده می شد  
و عله بحیر حیره دو دین بیلهت هم از کاخ را عالی ر  
هم را نیخا حبیب آمیزیم. این اتفاق تو و صورت  
اتفاق لغوار خایی که من از چکلی تو شن نزد سر  
حیثیت و دل / قدر نداشتم و نزد است / حبیب حای  
اصحاس عدم احتیت می شدم



هن از اینترنت و انبار سیاسی هنقرم چون هر دو وقت معلوم

که هن و همسرم براي دین هم و متعصب با هم داریم دو نزدیک

بالا و جذابیتی هم هم همسرم هن رو

لیسینه و خلی از فعیبتها و در دل هام برام نلفته باقی

نهون

خوش از خوبی که باید همچویی بخوبی بخوبی داشتم دارد

چو اینستادیم زیرا من اندیشیدم که بخوبی داشتم و این از اندیشیدم که بخوبی داشتم

من اندیشیدم که بخوبی داشتم و این از اندیشیدم که بخوبی داشتم

دوستی همیزی را که بخوبی داشتم و این از اندیشیدم که بخوبی داشتم

پس از این داده این سالم بخوبی داشتم و این از اندیشیدم که بخوبی داشتم

زیارتگاه را که بخوبی داشتم و این از اندیشیدم که بخوبی داشتم

درین است اما بخوبی داشتم از این داشتم و این از اندیشیدم که بخوبی داشتم

صرافی ملزمان خوبی از اندیشیدم

بیکم ملزمان داشتم و این از اندیشیدم

دوستی همیزی را که بخوبی داشتم و این از اندیشیدم



اکنون هر چند که در ملزم کنم که حضور برای  
جز بیرون باشند اما جای بخواهد که همچنان شود  
باز احتمالی است که اینجا در مداری هم زیرین خواهد بود  
با این بزم از دستوراتی که داشتند این روز روزنبرد و وزن  
ترین دیگر دستورات رفته اند اما کافی نبود  
که آن پیش خانه صفتیم که کار کرد اما همچنان  
بخط رکود صفتیم از زیر از زیر از زیر از زیر از زیر از  
اصبر آن شفتم و من یک مختار کار سلطنتی  
توانیدم با این بزم متعمل جسم و دلخواه داشت  
در این زمین - بجز این - بر قسم دلخواه ای اما باید  
جز در فنا خود را باز نداشتم راه از زیر از زیر از  
من به این مختاری که داشتم خود را داشتم و  
آن را داشتم -

آنها همچنان معمول می باشد که رفته باز رفته  
که تو از بست و بی بست ۱۲ ساعت اجباری روز  
می خواهند از دستورات خوب بخواهند شفتم زیرا داشت  
که این وقتی در خانه صشم لیکم برنامه داشت اما خواه  
بینم آنرا سه داریم تا در زیر ای باز ای باز و عذر  
نهادیم که نداشت لفظه مصال را که از این دهه اثر  
می خواهند باز می بینیم تا اخبار نیام که دوستی خود را  
جز خود داشتند این باید - لذت مفعلي در زندگی بیم این  
با اینکه لغت هم تجھیل در و بینی را اخوبی ای باز نداشت  
خدشی هم رخواه مذاق رویی لذت ای سب خود  
نیز را



سی براهم را آخوند خیابان را بی نیس بدوم ... بر جمایل  
پست مردم! نهاد نیو دنم. خیابان (علی عباسی) پرور  
است. و کم من  
نفعم

مردم خارج را نه سیر سی نیس ولب من فشم. از نیس  
سی سار نه ساره

\*  
\* صداییں بلند است. بلند بلند ... تلوی خیابان نیز بقدر  
و همه جایا به هم میزد.

من است دیا میکم. قسم را تلوی گویم جیس میگم  
تو موچم باز نمیسرد.

سبها خواب گولی میگم.

s.a.m  
PRODUCTS

سیاهچاله نفخه

از سینه علی تو بزندن! هستم بیا، استاد رفتار در جوای مناسیت های خنثی مواع

ایام فارهای ره بخان مله روستای دارم سینه دلم با تو بزندن اجراسه

چون - محمد رستم دارم و اصلان خوارش خود صور خوبت های فیض داشت

دوست راه برگار این خانه ره زیراهم سست) ~~برگر~~ برگر علاوه ای خانه بزندن

نیت بآون بوئجه ای خانه دیگر علاوه ضد سر والم!!

Subject: Year: Month: Date: ( )

خنثیست هم خیان لازم است پیدا شد که ملتهای  
است که همه از اسم آن تراحت میگذرد  
من در اوایل ازدواج بیک روز هیزم ماهیت ای  
رایم بر از خدا بود به سنت اتاب پرتاب  
کرد من از آن روز از این طرف بدم  
و آدم

وکیل بارهم مرا بخاطر حرف که زده بودم  
با جایوی سرگردی که در منزی داشتم  
مرا تقدیر کرد که آن ظربایی بس  
من زند عن از آن چاقو  
خاطره بیک پیدا کرم



لورانی در دانشجویی می‌از هم ملاسی های بزرگ داشت که تا چه می‌بود.  
پس از پلیکار بعده رحیم برای هم ملاسی من خرچ نمود کرد. لیکن هیچ درست کننس  
نمود اجتنب نمی‌خواست و مطابق با هم این نزدیکی نمود که نیمی‌شود تا ماسن و السه  
خود رفتارهای راضی نبود. حمل خرچ را نگاه داده اما هر چیزی از خود رفته  
نمود. این رفتارهای جمیعی را زیرین می‌داند اول این که بود و کاملاً امروزی نبود و کی  
منه که نمی‌دانست سلام آنکه بی خود و بکنسرن نمی‌نماید.

از این عجزها دعو و سرم زیارت نمود. رفتارهای درست و مس بی در دانشجویی داد  
سلام از درست پرسش آنکه بی خود دل و بیکاری نمی‌برند.

من تقدیر امتحانی قبل ننمود  
و با خسونت مادرم موافجه شدم

پس از تقدیر کریدم و مادرم نهاده شد و یک لیوان چای برایم بینداخت  
و لیکن لیوان چای را نمی‌رفتم و گذشت بیل برایم هناله آن روز  
را نگلداری نمی‌کند حتی زند چای که فرشت نموده بکرد هنوز دیده نمی‌شود  
و صراحت شدت عجیب نمی‌کند

از هر مرد ریشهٔ مستلزم.

حواله دلوم برای سداگوین کاره هر کار را که خانه ای سریز نرم. تاریخ  
کاره زنی یا مسئول استخدامی با من معاصر بیشتر و کس در آنچه بیند  
خیل نفاهم آن تردید نمی‌کنم. درین حینه نزد دلار فرست  
من بافت آنرا که این می‌نداشت با شماره تلفن نزدیم از اذاعت.

با پیش‌بادی دلوم حسن آندردم لختم داکل است دلرسن تجاوز  
کند. تجمل نهاده ای هنرمند استارشال را نداشت.

کل هم اور مرد ریشهٔ جای بستم مجهش هستم اور فرست پردا  
کنند تعاونی دارند.

امروزه صلی روزانی آنلی با بیان رفته بیرون چندین ترازه‌هایی درین خدکمال بود. 21 بهمن خدکمال بنت ۱۳۶۶  
این رفته سفید آن دوست رفته دیگر به عدهٔ چندین صلحهٔ صلی هفتیه بیان نعمت یا پنهان چندین بالاخوا تھای و هزارجر  
نه صد هفت سال به رفته بیرون بعدنم یا سرتا ب فرزندی و صبی چهل یعنی ساعت ۲۰ و نیم با هابل لایکنروی  
حدود ساعت های ۱۴ بوقت رسیدم خوده بس امدادن نرم و رفته صدای نیم به دفعه احساس نرم نفس  
که هم بیست دست می‌خورد رسیدم درس باری بیان بود که هفتیه نه ۷۰ صد امداد نرم خوش بخوبیم ای  
دراز لشیه یعنی دشروع که که هر قدر نمودن چو شد نه به فردی دخواصی رسیدم اما رسیدم با هدف چندی  
نه داره از فردی و نه لیه ای دفعه زیارتی های حقیقی صبه بکم نزدیکی تر فرسته لغتم بین حوصله نام  
نه ستم بکشید به چنان‌چه سر ای ای سرچ در به بیان دلایلی اتفاقاً که عصمه بعد از رسیدن خاطر نداشت  
نه سه نه دویزی نه دعا ... اما حسن خودی نه ستم یعنی راغون بهم در اعویتی رفیع دلیل داشت و که همانچنان به عدهٔ چنان

شیخی که بین زمین و سکونتگاه خود را داشتند. مرتب و مسح بازدیدهای این مناطق که  
با آن شناخته اند این کلمات هم نباید از دست بگیرند. اینها در برآوردهای اولیه به عنوان  
شیوه ای برداشت و تجزیه ای انجام شده اند. معمولاً اینها در  
آن روزهایی که بین زمین و سکونتگاه خود را  
با آن شناخته اند این کلمات هم نباید از دست بگیرند. اینها در برآوردهای اولیه به عنوان  
شیوه ای برداشت و تجزیه ای انجام شده اند. معمولاً اینها در  
آن روزهایی که بین زمین و سکونتگاه خود را  
با آن شناخته اند این کلمات هم نباید از دست بگیرند. اینها در برآوردهای اولیه به عنوان

شیوه ای برداشت و تجزیه ای انجام شده اند. معمولاً اینها در



آن زمان) چه می‌باشد بودم. و هنگامی دیگر، دیگر ماه، خانزاده ای از زندگی نیست، دختری هم سر دشل خودم  
داشتند. امسن سکته بود. سکته هم بزرگی من بود. پیر از خانه بی‌مای آمد، فاجعه هم من شدند.  
نه از همان دساز بجهت خودمن جوانه (زیست مادم، اشنا، بینه نشسته اداشم، بزرگی، سیمه، دیرین، حنفه  
شدن و خدا یاران و از دنیا بفرار خواستم). خودست بخانه ای سکته ای رفت، منه مادرش را بدم، الکترونی  
آن کنچ لر میان رکیم سکته صدای کنم!!! هم رفت پسر نیا صده بدوه درخانه ای آنها باشند و پیده شد  
دیده باشم، تنه بیرون از خانه بگویی، بیرون خانه ای از زندگی من، برای زیانی ایشان که نمایند  
در خانه بخواهند. مادام مادره خانه ای سکته بود و مرا به مادر داشتند خوب، مثل سایر از صهابه بازی از داشت.  
برایم مادره خانه ای، نظر بود که پدر سکته بخانه آمد و چون راه اش سکون خسته بود، داشتند که نمایند  
مال مستغل کردند بیش خانه نزدیکی داشتند و مادره داشتند و در عین  
راز روپرست رزد. بیش خیلی غریب بودند داشتند، چون برازنان بودند باید اینها کسی را آجاتند  
خانه خودشان را دیدم. و چون حال و هوای ایشان را بدم که مادره سکته بودند باید اینها ای  
چون روزیش نزدیک ایشان را دیدم، اینها ایشان را کم مستغل بینی شدند. بعد از دنیا بی خوابی  
دهندی باید سکته بینندند، یا می‌باشند چه خانست، نه لطفی پرسش نهادند (خوب بیاد دارم).  
یا بدم، چال من غربت ای چند کله ای ای از زندگی را بدم درباره سراغم آمد. بپرسیم من، سکته خونی  
خانی مستغل بینی بود. بسرورید از هتل خانه ای آمد، ببینی سکته خونی بینی شده بود، از این اتفاق مخدوش  
نشاهدند، صحنه قابایی بگرد و خشم مانده داشت پدر سکته بیش باید عینک نزد بودند که کلیده را نمایند بازی خود  
سکته خودر، سکته برازنان باید هم بگردند و چه ای از زندگی است. — برازنان باید مادره  
آنکه عینک نزد مادره باید آن داشت ای ای از این اتفاق مذا عیاد آن ترکی ای می‌گردند رسیده را زناید  
آنچه باید ای ای مادره سکته بگردند ترس ای ای بگرد آن داشت برسیم نهاید.





سال هاست در این روزهای خوب می‌ضفند و سرم غذایی نمایم و سفره‌ای را بین این  
در کنم داشم یا هم غذا می‌خویم . اما هر کاری که خواهم کرد سفره منشیم را که ای  
محبی دارم . استرس تمام و جودم را بخورد و ترسیم بر سراغم نمایم .  
حالا نیز نشسته نظری کنم علت این ترس محبی را نافتدام .

بکریه بورم هر چاره مادرم با هزار بگش غذایی کنیت و حلوبی من و هفت خواهد  
سرادم و نهاد شد . پیرم تا سر سفره منشیست از غذا امیدی نیز نرفت و لوضه  
سفره را نیز نرفت و بایمه غذاهای حیرت در اعیان زده صورت مادرم نیز نیست  
هر چاره مادرم بخوبی کند و تاسیت ها ما همراه مادرم فرش و آن‌ها خانه را همیز  
وی نگردیم و آن سبب همچنان غذا من خود دارم .

با چند باره بیت کردن سفره تسطیح نمایم که باری هست و در اخلاصی بود نه رسوایی .  
مردی همه ماء بکیر که نهاد است . مادرم همیز و همسر است با وجودی این نه  
منی هفتاد ساله است باز هم نگاهی نماید .

آن من نیز خوبی است اما ترس ، استرس هنوز از دخودم نمی‌  
نرفته ، حیل سال را در حالت متصفح نشدم ترس من از نه سفره  
نشستن از حسیستم !

از کوچک مستقرم . از کوچم صافی ترسم و وحشت دارم .  
 دستور نیبا و زیر حکم بوزم در در داده شده شوهرم را دندی بردی به سبیت رفع  
 سه لبرود . عرق خور بعد و سفلس حنایی بود .  
 از همه روزگاری اول مرا بیاد تک پاسخای نهشت . با این بایه باش عرقی خوردم  
 و حسنه بی ترمیم دارم من خودم کلم می زد و بی جانم می افتاد .  
 سه لکای بعد از دیدم آمد از اد مستقر شدم و از خانه خارج شدم آن پیر و مادرم  
 هم راه خانه شاک راه من را زد . آنهم از شوهرم مستقر نشد . با این  
 خودشان شوهرم را ره بورده .

هر روز شوهرم را می زد لختم ری ترد و تویی کوچم می اندافت و همسایه  
 هم کای از شاک سه قدر بود . با این دزدشان دنابطال گفت تویی کوچم  
 کا سبیح بورجام و شوهرم فریاد می زد ای خردمند ، ~~الله~~ من خراب است  
 رفیق دارد ....

من نتفه گیری کردم و همه از شوهرم می ترسیدم

حالک سعدت مینیخ سال سه رام حنیسه ای است از خانه خارج شدم  
 و خسته و سریم می گفت خارج شدم بوره اند ای از شاک شوهرم  
 را می زد کارم کنم و خودم برای خودم زندگی کنم آی از من کس مستقرم مادرم  
 نیزم ، شوهرم و از کوچمها .

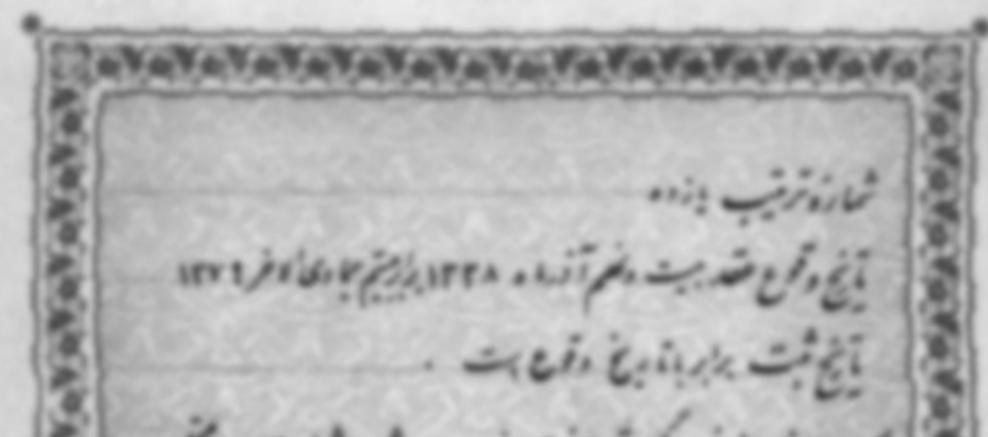


ذُرِّ خونه رو بستم / کوله مو اند افته رو در شم و از پله مانی هم کدم، رو پالک در درم  
آهای سهنداری همانی رو بر دک موں را زیدم. سلام کرم، من همی دست  
در از سر درست دادم. حالمو بپنید. دستم خنده حقیقت ای نله راست و صبر تسد  
نژدک تر کرد. ای خواست بیوستم. بی خنگی دیر کشتم لفت که نفر خدم. تر کدو  
لورم، تر تر فتله درم. همی حس من کرم. باشد ای دیر که اینکل بر کشم بمحضی  
که تعس لورم، ایم از پایین دار زد، مرده نه نو صدک، ددک دسر صدیه ...  
دستم ویل کرد دلک رو به سر عفت رفت مالا.

از اول روز رکه هیچ وقت نایش نهاد. مانی کرم.  
نایش بزم سخت بود که بیکاری مردگان اهل افتم اتساع طرفوار رفت. از سعی  
که ترسیم که دفعه باها سعی درست بدم. اول که هم بدنیل خنگ دیری مانی.

لئی پیشتم له بیم هر ره حسونی بهره علوانی هست - فاردوست ام و دارند  
حسونی بام به مفهوم وجود ندارد هنوز بگویند حسونی در درست اعمال  
پیشتر از طرف خودم بوده هن دختر کازاخ بودم و تقریباً چهل ساله ولی دیدم  
بی قدر استادی باین نتیجه رسیم عجل بالقسام بالغام طاری به جای خودم  
اعمال لردم تجربه کنم - هر کار کاری روکده داشتم از دست طدم و خیلی  
تفصیل یافتم ، منظمه لزد دجاج لست ، بالزدجاج بنهی از کازاری و خوشحال  
دارم و باید هم داریم تقریباً ١٥٪ ، پس درنتیم سند لزدجاج  
یاد کویر حسونیت کبر علیهم السلام .

دشتستان غریز من میاد تانه بلوم بعد از تاملاتی است زندی دیرا یاره  
پیش آمد می توانم بلوم خود را وقف زندی و شوهر و خرزند ام در  
سالها در تعابی مسکلات زندی با عبور و نلاشی که خود نشان  
دادم زندی آرام و خدا را شکر خواستم برای همسرو خرزندانم  
میباشدم ولی آنها اوقاتی بیک جلد سو مردم خانه عذابهای دادم  
وقت تظری دادم و هنوز در برای بترکت زندگی دم  
او به راضی تولدید (بازمهم لست و سلوار پوئیدر )  
و پهلومنی بخاطر دالت اغفار ستن و با اینکه خودگی باشد  
آنچه بده که جمعه به بردست مخالفم

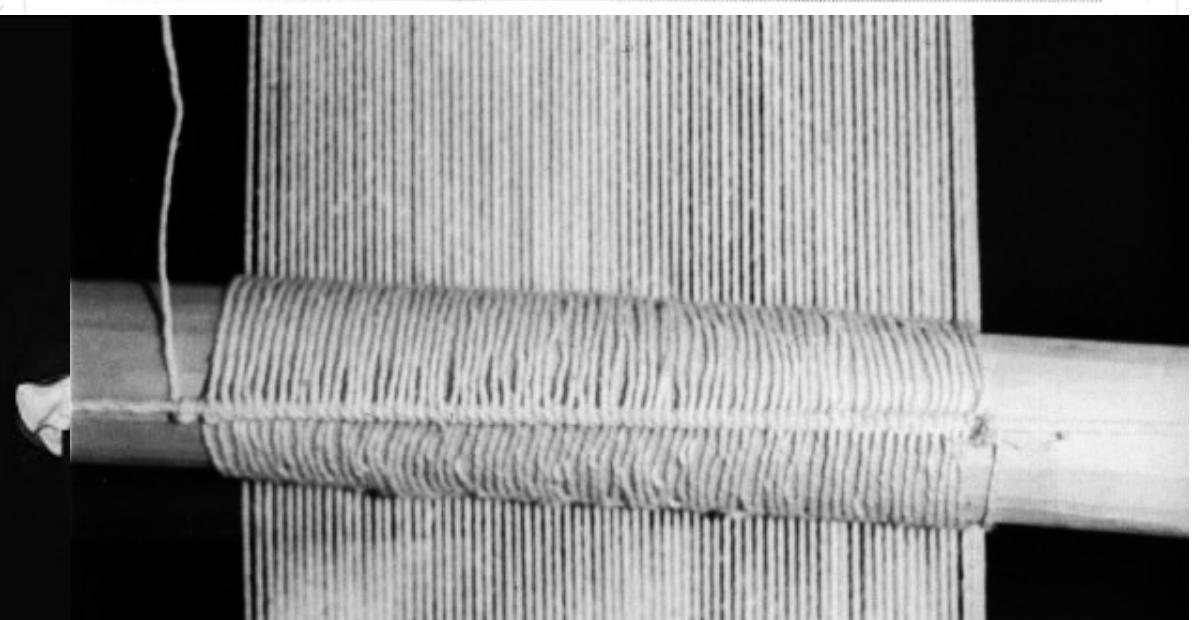


Subject : \_\_\_\_\_  
Year . Month . Date . ( )

Subject : \_\_\_\_\_  
Year . Month . Date . ( )

جاده‌نشان بزرگ‌بین یادآور خواهش‌لئے است، حیثیت دین جاده‌نشان برای دلمه  
آمود بوده ~~چنانچه~~ اولین نجات‌خواهی است که ۱۳ سال پیش و مجموع کرده از این  
میراث‌گذاری مدرسه که جاده‌نشان سرمه‌نگار در آن زمان تیک مدرسه میان این کاهدینه‌ی نظر  
برای بین که فاصله میان تاخانه‌ی دو هم‌بود با جاده‌نشان سازیم سرمه خود و خود بسیاری  
هدف نزدیک مابین می‌خندیدند و جاده‌نشان کشان به عنوان عکس کردم تا بعده بزم  
و چنانچه از بین خاطرات است جبری در رودخانه می‌نماید اتفاق بود که بی‌جاده‌وار  
هر سر نشود، بدین غرض همان استخراجات جاذب شد و بجهت پیش‌روی و مسیر گرفته که من جاده‌نگاریم  
من که بالک زست و می‌باشد با جاده‌خودم طلب می‌نمایم و می‌خواهم حسایی تهییش می‌جون  
و بعد می‌گفت تو جاده‌تاریم در مدرسه سرتکرار ~~کرد~~ از آن وعده بعد از جاده‌نشان

مشغف شدم



دین دارم ~~نه~~ صنعت زیارتی شئ آن

محضهن وقت زلزله همراه بود در میانی آن  
شئ میکن از امتحان و پسرخان بعصری  
که هر چیز تعجب و نیاز نداشت از  
قدرتی کرد.

عنت . سکل - از وقت داشت امتحان دوره ایستاد بودم  
تا سال پیش از دیدم ترقیت - مشغله تایپیکن بودم.

من: [لَا تَعْلَمُ]

لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى

لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى  
لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى  
لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى

لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى  
لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى  
لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى

لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى

لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى

لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى

لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى

لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى

لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى

لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى

لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى

لَهُ مَا لَكَ لَا تَرَى

سی سینه بود من نگران کلاسم بودم با عده خانه را هر تی مردم را بسوارم  
به کلاسم برسم کسی مانع نباشد خطاها را تمام دادم دلمه را سیم  
نکلان ناما در بیرون از خانه بود بی راست و من نه استرس  
داسیم خوبم بخش بزرگی سد و پاسید روی فرس از  
نگرانی داسیم خوبم نکاری وارد ایام سد و خوب  
خاسیده سده راروی فرس زید حمله کرد بمن و لدمحلی  
بچایی خسوس هنوز از در آن بیهوده سدم ،

و هر قت یا نامردی را مینیم دو سدارم ~~کشیده~~  
دایس راقطع کنم و بالکوی بچایی خسوس بزم  
عذاب هی کشم

۸ / ۸ بسی سی کاره بودم دست به جنیه لشاد و بد کندای که اندلو  
پنهان شدی بود من لفنت تو پیغمبر اله ، عی لفنت هر خشم و هر میام هرمه از دست  
آن مکوار بالین نهرین سنت خلائق سهم ، چار دیواری افتخاری ولی اس طاعی من چی  
بس هر نهادم طیم چار دیواری افتخاری ادو سند داسیم وقتی از معون میام هرمه  
لفتس از بیرون با هفت هشت هشت بار هم عاصیوی و باد و هم برادری  
حقنه باروری خود را عایقیم دوست داشتم بالای این هر خلیه را هم بریم بلطف  
چار دیواری افتخاری ولی همچنان همیا من از زیر سلولایی با بام یادداشتم همچنان بودم  
و داسیم ولی فرایدی و دارمیم ...

۱۳ سالم بود و مانند کشاد تجمل فرم داشت. همین که تو شرکت با چار  
نیزم و مانتو داشت، طی جسارت محسوب گردید.

پنجم در خانه از فسترا خواهم بود که از خانه را درست بیاید ببروں و پنجم پنجم  
له کلام خانه است (دقیق تصحیح درم آنقدر فضل عام ناخواسته باید). کوچه باید  
و شش بود و حوا کم داشت تا رسید گردید. هرگز ویش کم غریب بود.  
از دور دیم دعیر خسوار خواهی پنهان من هم نیزه. ذهن ساره نوجوان خوا

ل اما کافی بود. احاسی نکرد اما احساس محظوظ نبود! واقعیتی که بعد از اتفاق افتاد  
پستان که رنگ نوجوان قشرده شد! حمایت در کمتر از یک دقیقه اتفاق

ادارد! فقط دفتر از مردم نجوانی شان را بیاد دارند من توانند فیلان آسیب نیزی  
وردد پستان که رنگ را در این عقایم درک کنند! حالت آنها بود و پیرک  
زد بچاک! با تمام توان بدنیان در چرخانش دویم، همچویان کرد و سرمه  
پور تراشید پسر را بزم و بعده عیر خسوار تراشید پسال زو لوله را از

تلخ بجهات لوزه را چیزی در شلوغ ترین حالت چنان  
تلخ از هم مرد رکھندر، چه سویه و چه پیاره —



Subject: \_\_\_\_\_  
Year. Month. Date. ( )

مشترک اوقات دیده نهستم، نه گفتی، نه ملای نه نداشت ایا بسته متفاوت  
رضتی به رفته و اباب دیده من هستم یعنی دل از رایلم چنی مستلزم  
~~میخواست~~ مسطوه از اطمینان بپردازند بد عالم و در زمان است که می  
هودی من هستند نیز احمدیم یعنی قسمی حافظت آنها ام را که بدهم  
باریم روز نیان و معلم عقبایی هستم و مستلزم هست فدر نام داریم و  
بیم هم اداری مصروف و در زمانه معلم های هستم ام از طرف دیر فرازدهند و  
بخواهند آنها را نیز بزنند هستم بمحبت روز نیان های دود،  
پیست بینیم یارا کفر حاضره ببرام و بست.

مطلع او این عمل چند وقت باید و رعایت ببرام و باید  
و لی من از همه اینها میگذریم اینها در هیئت از مقامی آنها و کاری نیز  
دیدن که در می خواستم این را در حضرت علیه السلام از ازادگان افتش بسراز  
لقتی و بست.

آن روز هم میزد خارکه راه را خوابیده بودم خواهش خانه ای زندگی داشتم که از  
 خودی هایی که داشتم من را تماشی نمی شدم . من هر راه را در گذشتم که من پوچیدم نمایم  
 خانه خواهش بودم . هر راه را در این زمان نزدیک را در می شدم . موتور سواری از زمان مردنش و  
 قصده را داشتم که من تصریح کنند خود را که رکوبی خواهش بودم در خانه بخواست  
 عصی شده بودم باز مخصوصاً نیست بخودی نزدیک شروع کردم به محبش را دادم و چنین بزیر  
 در حالی که برادرم مسلم بود که باید اتفاق افتاده باشند نزدیک را در می شدم تا بعدهای  
 آمن را بدم .

زمانی راه باریک آدم بودم در بیرون شهر از زن رجایه ای که طرفت دره بود هر راه با  
 چند نزدیکی رفته بودم ، موتور سواری از زمان مردش و خیال کوله پیش ام را از  
 نیشت که باید این خودم را لذت بخوردم بدره بپرسیم من شدم و باز صدمتی جمع  
 کشید و لذت بخوردم را بسازم آدم .

این خاطرات ، تنها می از تعریف نهایی است که در مقاله ای متفاوت و مکمل می بازی  
 موتور سوارها اینجا نمی شوند . درست هم :

همینه از گنبدی لحد ای موتور سوارها تبریز را می خواهیم از کنایم مردش بزد  
 کیفیت را می خواهیم داشت و اینها با چشم فارسی کنم و این در جمع باشیم خودم را در گذشته ای جمع کنم  
 و لوش هایم را ای می خواهیم و حالیب این حابست ای اتفاق هایند برای من نیتفاذه تبریز از  
 موتور سوارها بر دلیل توپی و تعریف نهایی است که از حابست موتور سوارها به  
 من و دوستانم باید اتفاق افتاده .



بچه های فرم سرمه های فرسخ چهار ماره زور از خواب سیاری کردند  
 نمی شود - من بچه های خرامی های آن داشتم سرمه های زدن بیندی کرد  
 و آن خرامی های سیستانی بعد بیندی من شدم . پس از کردند بیوارتا از دماغ  
 خون نمی آمد . مادرم بهاره از خواب بیندی نشده دست لفظ ای ناسله  
 حیرت نمی نمایم اما کیانی های این سیستانی در همان روز  
 مادرم سیاری شدم من در این را از زنگنه بودم که کجا کی حیوانی نمی داشت  
 حیله بود من زنگنه است دیگری دیگری بیندی نمودم من سه آنوقت برای برآمد  
 دعا به مسجد در رفته ام راه را نمی بینم .

حیله ام که حیوانی دیگری دیگری نمی داشت آن را سردار دکتری  
 را دل سرمه نزدید . هیچ وقت که شاخ نداشت با حیوب را مورد می  
 قصر نگرفت کام



آهندگان ها کنده‌های آدم‌ها را در خود می‌دانند جیسے کی است. این لحظه‌های سونه

پیک تند از موسیقی. می‌توان سینه‌ساز و هر دست صدای صدی را بیند

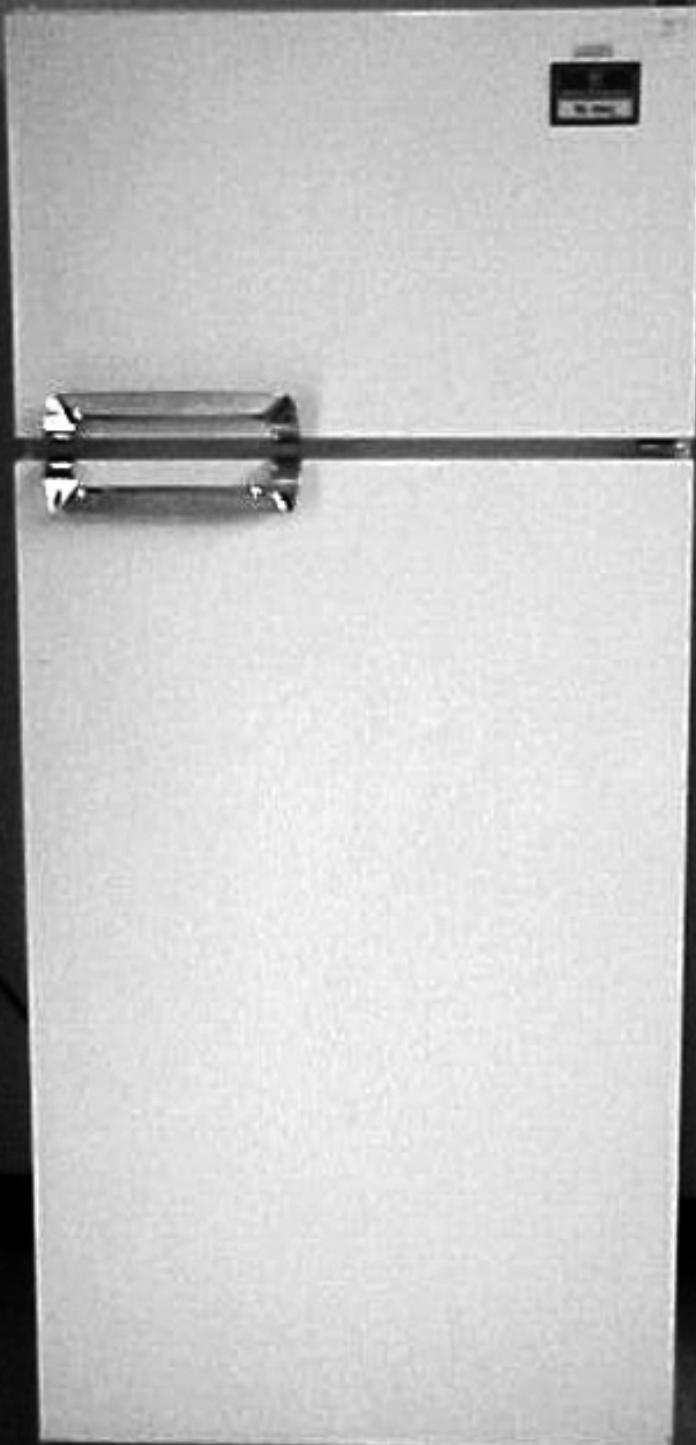
می‌لئی لجه‌ها داشتم بلندی سونه در راهی روند تویی خانه و سروغ می‌لئی نمی‌بیند

نریار زدن. پیک هارایی در بی سری سند و سینه هارایی لرزاند.

تومیمی روی تویی آتاق. در رایی بندی درست را تویی اؤست می‌الی نه

سیغی. بعد خیزی سویی به لاتاب علوم سرم راهنمایی نه از اس ها بت

جیس سندو ...



Subject:

Year. Month. Date. ( )

من از هر صد و بیست و سه تشریم.

در اینجا همه کاربریت آنچه خاتمه خاصه به کاربری ندارم

از اسامی بعید و گفته شده از اداره بسیه یاد نمایی کردیم می‌باشم

از گذشت خدمت رجیسٹریم

او گذشت ام ۰ نامه اهانه کارکی کردم در حق فرزندانم

و از حکم این دفعه مومن قابل است ملکه دیم می‌داد  
متظاهراً

از پیش رسید که مشتریم

از بحال که می‌تونم اینها روزمره از ذخیره لنت می‌خواهیم، افسه - زرام

